



۲۰۱۸/۰۴/۰۶



احسان الله مایار

از کافرستان تا نورستان

اهداء به روان پاک نورعلم نورستانی، معلم سپورت لیسه عالی نجات
قسمت دوم



بعد از اشاعه نورستان بنابر روایت "رسانه پژواک" بر می گردیم به ادامه سفر نورستان که در قسمت اول بدان اشاره شد. سفر ما در مدت اقامت و وسیله تماس ما با قریه های کوچک نورستان با رهنمائی معلم پای پیاده صورت می گرفت که این وسیله ای موجز طریق تماس گرفتن با اهالی دور افتاده بود.

مرکز شب پائی خود را در منزل و یا بهتر بگویم در بام منزل

یک از محترمان سرشناس در کامدیش با مشوره دوستان معلم تعیین نمودیم و یک مشت پول به مهمان دار بی نهایت مهربان ما پیشکش گردید تا مصارف اعاشه هیئت را تمویل نماید که با هزار نی و نو آنرا پذیرفت.



کامدیش و یا کدام قریه دیگر آن دوکان فروش اموال کمتر به نظر می خورد و تا جائیکه به خاطر دارم مواد ارتزاقی و غیره ضرورت هائی زندگی از اسعدآباد ابتیاع می گردید.

در پهلو عکس امروزی شهرک کامدیش از نظر تان میگذرد که در زمان ماموریت و سفر بنده در آنجا یک قریه کوچکی بود که

احتمال دارد بیش از ۱/۳ وسعت امروزی را نداشت. در شام روز اول اقامت بالای بام همان منزل یاد شده در بالا که در سمت راست این منظره زیبای کامدیش قرار داشت با صحنه عجیبی مصادف شدم.

هنوز تاریکی شب بالای دره تنگ حاکم نشده بود که در یکی از منازل مشعلی روشن شد و بعد از لحظه مشعل دیگری از این منبع آتش گرفته و آهسته آهسته یک یک مشعلی بیشتر ازدیاد یافته تا اینکه همه منازل اطراف مارا قرار گرفت و قریه کامدیش با روشنی مشاعل دود زار روشن شد.

در طول گشت و گذار توانستیم با مردم با کمک یکی دو نفر از مردم بلد نورستانی در مورد ضرورت های شان معلومات به دست آوریم که به صورت مختصر بایست اذعان نمود از نگاه ضرورت های زندگی به معیار بسیار پائین قرار داشتند.

قبیل از آنکه در مورد انکشاف نسبی منطقه مطالعات صورت گرفته بتواند در قدم اول از وضع موجود چند ساعه دور و نزدیک که در سفر ما محدود به ویگل، کامدیش و برگمتال بود مطالعات ابتدائی صورت گرفت. گشت و گذار ما که بیشتر با رهنمائی دو نفر از منطقه و تعیین محل از طرف معلم صورت می گرفت پیمودن و وصول به آنجا از لابلای جنگل ها که نشانه پیاده روی زمین آن به نظر میخورد، صورت می گرفت. در این راه های که مردم بومی به آن بلدیت داشته و از آن استفاده می نمودند تعجب می نمودم که از هر طرف زن ها با یک تکرری مخروط شکل سیاه از موی بز در پشت مواد سوخت و ارتزاقی مانند سمارق را جمع نموده به طرف قریه در گروپ های دو سه نفری روان بودند و تعجب آنها بیشتر از ما بود که چند نفر مرد های بیگانه را با یکی دو نفر نورستانی مصادف می شدند.

در طول سفر با صنعت محلی آب رسانی برای استفاده زراعتی و استفاده بی نهایت مؤثر آسیاب برای میده کردن ارزن برای نان بود که در منطقه بیشتر از گندم استفاده از آن می شد.



آب رسانی برای کرد های کوچک مرتبه دار در سطوح پائین، که جوی اصلی در بالاترین نقطه از محل قرار داشت از طریق ناوه های عریض و طویل چوبی که در روی سنگ های کوه با ریسمان های موی بز و میخ های چوبی قویی که در درز های بین سنگلاخ ها کوبیده شده بودند، آویزان بود و آب صاف چکان چکان به اطرافش در چندین مرتبه و تغییر در ارتفاع به کرد های مزروع رسانده می شد. (عکس پهلو نماد نیکی از زمین داری در نورستان

است). چنین نوع آب رسانی را تا آن زمان در کدام جایی دیگر ندیده بودم و بدیل این شیوه مناسب به وضع ساحه آب رسانی را هم تجویز کرده نمی توانستم.

قدم بعدی طریق استفاده از آب جهت چرخاندن سنگ آسیاب بود، که در بالا مختصر بدان اشاره شد، و آن طوری بود که از همان نقطه بالا عبور جوی ناوه های پهن چوبی تا لب جاده گگ پیاده روی در سطح هموار زمین یکی پی دیگر نصب گردیده و در پانزده بیست متر (حدس می زنم) یک ساختمان کوچک چوبی قرار داشت که در آن سنگهای آسیاب کوچک، بزرگتر از دست آس، لیک کم وزن تر و کوچک تر از آسیاب های معمول ارزن را به آرد تبدیل می کردند که با این صورت از انرجی آب از طریق یک ناوه چندین بار، پنج و یا شش بار و یا بیشتر از آن استفاده می کردند.

این شکل استفاده مجدد از یک منبع آب نیز بی همتا بود که در منطقه در طول سال های متمادی به نوع احسن از آن استفاده می شد.

مقصود این نوشته معرفی مختصر کافرستان، بلورستان به نورستان بهشت آسای امروزی بوده نه اینکه در باره انکشاف اقتصادی آن از راپور خود توضیح بدهم، لذا از مقدمه گونه بالا قدمی بیشتر گذاشته و به سراغ "سفر نامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان" رفته و در اقتباس "جنگ با کافری ها" که در صفحات ۲۹۸ الی ۳۰۱ همان اثر گذارش یافته، اقدام می نمایم.

زیر عنوان: ۹- جنگ با کافری ها می خوانیم که:

" به جهات مذکوره فوق مصمم شدم که کافرستان را مسخر نمایم، ولی قبل از این کار باید توجه خود را به مسئله تهیه و موقع مساعد به جهت لشکر کشیدن به ولایت مذکور معطوف می داشتم فقره تهیه کار مشکلی نبود، ولی مسئله دیگر محتاج به تعمق زیاد بود. بعد از غور و تفکر خیالم به این قرار گرفت که باید لشکر در موسم زمستان وقتی که برف زیاد قلل جبال را گرفته باشد، حمله آور شوند. دلایلی که به جهت منتخب داشتن زمستان برای حمله نمودن داشتم به قرار ذیل بود:

اولاً می دانستم که کافری ها با سرباز های شجاع تربیت شده من در میدان فراخ نمی توانند و نخواهند جنگید، بلکه به قلل و جبال صعود خواهند نمود و بردن توپ های بزرگ به آنجا خیلی اشکال خواهد داشت.

ثانیاً خیال کردم، اگر وقتی گذارها باز باشد حمله نمایم آنها به خاک روسیه رفته سعی خواهند کرد روس ها را تحریک نمایند به حمایت آنها بر خواسته ولایت آنها را برای آنها پس بگیرند و در آن صورت روس ها ادعای تسلط در ولایت مذکور با تمام محالاتی که به طرف شمالی و مشرقی افغانستان است، خواهند نمود.

ثالثاً کافری ها، طایفه شجاعی می باشند و اگر در تابستان به آنها حمله نمایم جنگ سخت خواهد شد و آن وقت از هر دو طرف نفوس زیادی تلف می شوند، لهذا قرار دادم وقتی که آنها در موسم خزان و زمستان به خانه های خود محصور باشند بدون اینکه آنها را موقع جنگیدن زیاد داده شود به سر آنها یورش ببریم.

رابعاً عادت بعضی از کشیش های مذهب مسیحی چنین است، در هر نقطه که موقع به دست شان بیاید مداخله می نمایند خیال کردم این کشیش ها در باب تسخیر کافرستان زحمتی بی جهت فراهم خواهند آورد. لهذا لازم بود وقت را از دست نداده قبل از اینکه این خبر به ممالک خارجه منتشر شود، جنگ را به اتمام رسانیده ولایت مذکور را به حیطة تصرف در آورم.

اشخاصی که در بعضی از روزنامه های انگلیسی، مقالات دقیقانه در این باب مطالعه نموده اند، خواهند دانست خیالات من در این باب به خطا نبوده است. لهذا به تسخیر کافرستان، تهیه جات ذیل را به عمل آوردم. در خزان جمعیت زیادی از نظام با ادوات حربیه و قورخانه و آذوقه در چهار نقطه جمع نمودم و دسته بزرگ این لشکر تحت حکومت کاپیتان محمد علی خان بود و چنین قرار داده شد که این دسته از راه پنجشیر به "قلوم" که قلعه محکمترین و مرکزی کافرستان بود، بروند.

به جهت دسته دومی قرار شد که به سرکردگی ژنرال غلام حیدر خان چرخی به اسما بروند. دسته سومی از بدخشان به سرکردگی ژنرال کتان خان برود و دسته جزئی دیگر از لغمان به سرکردگی حاکم لغمان و فیض محمد چرخی بروند.

این چهار دسته حاضر و منتظر بودند که هر وقت حکم شود، حرکت نمایند. چون این چهار نقطه که در آنجا لشکر جمع شده بودند، در حدود افغانستان می باشد و از این جهت همه وقت نقاط معتابه نظامی است هیچ کس گمان نمی کرد که در این تهیه مقصود و مخصوصی در نظر است و تا لحظه آخر که حمله بردند هیچ کس گمان نداشت که مقصود از این جمع آوری لشکر این است که به کافرستان، بی خبر یورش برده حمله نمایند. لهذا روزی در زمستان سال ۱۳۱۳ هـ ق حکم دادم که این چهار دسته، لشکر کافرستان را از همه طرف احاطه نموده به یک وقت یورش ببرند.

این تدبیر به طور خوب پیش برده شد و در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان مسخر گردید و در بهار سال ۱۳۱۳ هـ ق لشکر به کابل مراجعت نمودند. وقتی کشیش های عیسوی این خبر را شنیدند هیجان زیادی در

انگلستان بر پا نموده، اظهار داشتند که کافری ها، عیسوی و هم کیش ما می باشند، لیکن من هیچ عیسوی در میان آنها پیدا نکردم. دین این کافری ها که در باب آن در کتاب دیگری نوشته و مذکره نموده ام، ترکیب عجیبی از بت پرستی قدیم و عقاید باطله بود. کافری ها که شجاعانه جنگیده و در ولایت خود اسیر شده بودند، آنها را از آنجا حرکت داده محال موسوم به لمغان را که نزدیک کابل و هوای آنجا مطبوع و خیلی مشابهت به مملکت خود شان داشت، به آنها دادم و به جهت تدریس آنها چند باب مدرسه مفتوح نمودم، لیکن چون این ها طایفه شجاعی می باشند تقریباً تمام جوانان آنها به جهت خدمت نظامی تربیت می شوند، تعداد زیادی از سرباز های افغان که میعاد خدمت شان به اتمام رسیده و جمعی دیگر از طوایف جنگجوی به کافرستان رفته در آنجا سکونت اختیار نموده اند. خیال دارم در تمام سرحدات آنجا قلعه های محکم به جهت حفاظت حدود شمالی احداث نمایم. وقتی کافری ها در این ولایت سکونت داشتند، این سرحدات ضعیف و به کلی غیر محفوظ و بسته به میل روس ها بود. چون روس ها، پامیر را متصرف بودند این سرحد هم در قبضه اقتدار آنها بود. خیال دارم قلعه "قلوم" را که در قلب مملکت کافرستان و در نقطه خیلی مستحکمی واقع است، محل نظامی به جهت اقامت دسته بزرگ لشکر خود در حدود شمال مقرر نمایم و در آنجا ذخایر زیاد از ادوات حربیه و قورخانه هم تهیه خواهم نمود. مطالعه کنندگان کتاب من مایل خواهند بود از شنیدن این فقره که سنگی در دروازه "قلوم" پیدا شد که روی آن عبارت ذیل محکوک شده بود:

"امیر تیمور پادشاه بزرگ مغول اول فاتح مسلمانی بود که ولایت این طایفه سرکش را تا این نقطه مسخر نمود، ولی "قلوم" را به سبب استحکام آن نتوانست متصرف شود."

سرکرده لشکر من کپیتان محمد علی خان عبارت ذیل را زیر همان سنگ حک نموده است:

"در عهد امیر عبدالرحمان غازی در سنه ۱۳۱۳ هـ ق تمام کافرستان با قلم مسخر گردید و اهالی آنجا دین مبین اسلام را قبول نمودند. جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان ذهوقاً".

در این جنگ مثل جنگ با هزاره ها، جماعت اسلامی افغانستان به میل خود شان حاضر خدمت شده بودند و نیز اظهار می دارم که در عهد من این جنگ آخرین افغانستان بوده است. ختم

قبل از اینکه این مبحث جالب از کافرستان تا نورستان را بسته نمایم در نظر دارم تا چند فقره ای از انترنت را در قبال این موضوع اقتباس نمایم که با مقال بالا پیوند تنگاتنگ داشته و در تجلی نورستان امروز می افزاید. ما مطالعه می کنیم که:

"نورستانی ها در گذشته تابع حکومت اعلی چترال بودند و به آن خراج می پرداختند. چترال تا سال ۱۸۹۵م یک حکومت محلی قبیله آزاد بود و در این سال تحت الحمایه دولت هند بریتانیا شد. جامعه چند قومی و چند مذهبی چترال، که شامل اقوام گوناگون سنی و اسماعیلی مذهب می شود، به آنها اجازه داده بود تا در صلح و امنیت زندگی کرده و مذهب و فرهنگ خود را حفظ کنند. اما با قرارداد دیورند بین دولت هند بریتانیا و پادشاهی افغانستان، منطقه محل زندگی نورستانی ها (که آن هنگام کافرستان نامیده می شد) در خاک افغانستان قرار گرفت. امیر عبدالرحمن خان پادشاه وقت افغانستان با یک لشکرکشی گسترده موفق به تصرف این منطقه شد و نورستانی ها به قیمت جان خود اسلام آوردند".

علاوه بر این در همان منبع می خوانیم که:

"نورستانی‌ها گاه کالاشا نیز نامیده می‌شوند که نباید آن‌ها را با قوم کالاش که در همسایگی آنان در چیترال پاکستان زندگی می‌کنند، اشتباه گرفت. کالاش‌ها همچنان به کیش کهن آریایی پای بند مانده‌اند اما نورستانی‌ها در ابتدای قرن بیستم مسلمان شدند."

و در مورد مذهب آنها می‌خوانیم که:
"مذهب:

این قوم تا اواخر سده نوزدهم اسلام نیاورده و به کیش کهن آریایی (چند خدا باوری، طبیعت گرایی، قداست آتش و...) پای بند مانده بودند، به همین جهت نزد اقوام همسایه به کافر معروف بوده و سرزمین آن‌ها نیز کافرستان نامیده می‌شد. اما در سال ۱۸۹۵م با یورش امیر عبدالرحمان خان و تصرف این منطقه، به اسلام گرویده و نام سرزمین خود را به نورستان تغییر دادند، تنها سه دره که در آن سوی خط دیورند (سرحد افغانستان و هند بریتانیا) قرار داشت، اشغال نشد و مردم ساکن در آنجا که اکنون کالاش نامیده می‌شوند همچنان به اعتقادات قدیمی خود پای بند ماندند.

اعتقادات و رسوم قدیمی نورستانی‌ها هنوز هم در برخی از سنت‌های آنها مشاهده می‌شود، اما به طور کلی این قوم مسلمانان متعصبی هستند و اولین مردمی بودند که علیه حکومت وابسته به شوروی جمهوری دمکراتیک افغانستان قیام کردند.

پایان معرفی نورستان بهشت آسا
با تصویر ملکوتی دخترک نورستانی



پایان

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_az_kaferestan_ta_noor_01.pdf